

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۴/۰۸

تاریخ بررسی مقاله: ۱۳۹۴/۰۷/۱۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۱۹

مجله‌ی علوم تربیتی دانشگاه شهید چمران اهواز

پاییز و زمستان ۱۳۹۵، دوره‌ی ششم، سال ۲۳

شماره‌ی ۲، صص: ۷۶-۵۷

تطبيق وجود از دیدگاه فارابی و هایدگر و دلالت‌های آن در تعلیم و تربیت

محمدحسن میرزامحمدی*

چکیده

تحقیق حاضر باهدف بررسی تطبیقی مبحث وجود از دیدگاه فارابی و هایدگر، و استنتاج دلالت‌های آن در تعلیم و تربیت به انجام رسیده است. برای رسیدن به هدف فوق، چهار سؤال پژوهشی به این شرح صورت‌بندی شده است: الف) نوآوری‌های فارابی در مبحث وجود در فلسفه اسلامی چه می‌باشند؟ ب) نوآوری‌های هایدگر در مبحث وجود، در فلسفه غرب چه می‌باشند؟ ج) وجوه اشتراک و افتراق وجود‌شناسی از دیدگاه فارابی و هایدگر چه می‌باشند؟ د) دلالت‌های تربیتی وجود‌شناسی از دیدگاه فارابی و هایدگر چه می‌باشند؟ روش‌های مورداستفاده در تحقیق حاضر شامل روش توصیفی - تحلیلی (تحلیل تطبیقی)، و استنتاجی می‌باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که وجه اشتراک اصلی فارابی و هایدگر، در مبحث وجود‌شناسی بازگشت به «وجود» به‌جای موجود در فلسفه می‌باشد. البته برای فارابی، وجود سلسله مراتبی و ارزش‌مدار می‌باشد. همچنین تعلیم و تربیت برای هر دو فیلسوف، راه رسیدن به وجود است. البته برای فارابی، وجود درنهایت، وجود واجب (باری‌تعالی) می‌باشد درحالی‌که هایدگر به وجود خود اهمیت می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: وجود، فلسفه، تعلیم و تربیت، فارابی، هایدگر

مقدمه

«وجود»^۱، مهم‌ترین مسئله در فلسفه است. این مسئله، از قدیم تا به امروز، دل‌مشغولی اصلی فیلسوفان بوده است. فیلسوفان پیش سفسطایی که در منطقه «ایونی» یونان زندگی می‌کردند، و به آن‌ها «فیلسوفان ایونی»^۲ هم گفته می‌شود (از جمله «هراکلیتوس»^۳ و «پارمنیدس»^۴)، اولین کسانی بودند که به این موضوع مهم فلسفی توجه کرده و درباره آن بحث کرده‌اند (بودوریس^۵، ۱۹۸۹). از دوره سفسطاییان به بعد، نگاه فلسفه و فیلسوفان از مسئله وجود، دور و به «موجود» نزدیک شد. برخی از فیلسوفان، این تغییر نگاه را انحراف بزرگی در فلسفه دانسته و تلاش کرده‌اند تا فلسفه را به موضوع اصلی خود برگردانند از جمله آن‌ها می‌توان به «ابونصر فارابی» و «مارتین هایدگر»^۶ اشاره کرد. فارابی، مؤسس فلسفه اسلامی، اولین کسی است که موضوع فلسفه را وجود دانست و آن را از ماهیت متمایز کرد. هایدگر نیز، دوری فلسفه از وجود و پرداختن به موجود را انحراف بزرگی در فلسفه دانسته و آن را مهم‌ترین دلیل انحراف در تمدن غرب به شمار می‌آورد. فارابی که فیلسوفی واقع‌گرا، مسلمان و متعلق به عصر سنتی است با هایدگر که فیلسوفی اگزیستانسیالیست، معاصر هیتلر در جامعه صنعتی، و گرفتار در دو جنگ جهانی آلمان می‌باشد، بار دیگر وجود را به موضوع اصلی فلسفه تبدیل کردند. ممکن است این سؤال پیش بیاید که چگونه می‌توان این دو فیلسوف را با این همه تفاوت با یکدیگر مقایسه کرد؟ در پاسخ باید گفت که اگرچه وجود فواصل زمانی، مکانی و به‌ویژه تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی، و ایدئولوژیکی دو فیلسوف، به صورت بالقوه تنگناهای پژوهش تطبیقی به حساب آیند، اما پرداختن به «حقیقت» مهم‌ترین وجه مشترک اندیشه و زبان دو فیلسوف است که می‌تواند زمینه اصلی تطبیق اندیشه آنان باشد (میرزاحمدی، ۱۳۹۳، الف). با توجه به مراتب فوق، تحقیق حاضر برای پاسخ‌گویی به سؤالات زیر انجام شده است: الف)

۱- این واژه که برگردان انگلیسی «Being» می‌باشد. در زبان فارسی به صورت‌های دیگری مانند «هستی» و «بودن» نیز ترجمه شده است. به عنوان مثال، کتاب «Being and Time» مهم‌ترین اثر هایدگر را در فارسی به «هستی و زمان» (ترجمه رشیدیان، ۱۳۸۹) و «بودن و زمان» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۱۸۲) ترجمه کرده‌اند.

2- Ionian philosophers

3- Heraclitus

4- Parmenides

5- Boudouris

6- Heidegger

نوآوری‌های فارابی در مبحث وجود در فلسفه اسلامی چه می‌باشند؟ (ب) نوآوری‌های هایدگر در مبحث وجود در فلسفه غرب چه می‌باشند؟ (ج) وجوه اشتراک و افتراق وجود شناسی از دیدگاه فارابی و هایدگر چه می‌باشند؟ (د) دلالت‌های تربیتی وجود شناسی از دیدگاه فارابی و هایدگر چه می‌باشند؟

روش

با توجه به ماهیت، هدف و سؤالات پژوهش حاضر، در این پژوهش از روش‌های "توصیفی - تحلیلی" و "استنتاجی" استفاده شده است. بر این اساس، در پاسخ به سؤال اول و دوم پژوهش، از روش توصیفی استفاده شده است به این صورت که دیدگاه فارابی و هایدگر در خصوص وجود، توصیف و تبیین شده است. در پاسخ به سؤال سوم پژوهش، از روش تحلیل کیفی استفاده شده است. با توجه به این که برای تحلیل کیفی به‌عنوان یکی از رویکردهای کیفی پژوهش، روش‌های مختلفی وجود دارد (گیون^۱، ۲۰۰۸)، در این پژوهش برای استخراج وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه فارابی و هایدگر در خصوص وجود، از روش "تحلیل تطبیقی"^۲ استفاده شده است. به باور "گیون"، بخش اصلی تحلیل تطبیقی، "تحلیل تطبیقی پیوسته" است که در این نوع تحلیل، "بخشی از داده‌ها همچون یک مفهوم، یا یک گزاره با دیگر مفاهیم و گزاره‌ها، مقایسه می‌شود تا شباهت‌ها و تفاوت‌ها آشکار شود. با جداسازی و مقایسه پیوسته مفاهیم و گزاره‌ها، امکان گسترش الگوی مفهومی مهیا می‌شود که نشان‌دهنده روابط گوناگون میان مفاهیم و گزاره‌ها است" (ص ۱۰۰). در پاسخ به سؤال چهارم پژوهش، از روش استنتاجی استفاده شده است. با استفاده از این روش، دلالت‌های تربیتی نظریه وجود از دیدگاه فارابی و هایدگر، استنتاج و ارائه شده است.

بحث تحلیلی

الف) نوآوری‌های فارابی در مبحث وجود در فلسفه اسلامی

پرسش بنیادین فارابی، پرسش از وجود است. تمام فلسفه فارابی، در درون مسئله وجود

1- Given

2- Comparative analysis

قابل فهم و ارزیابی است. برای او، یکی معنای وجود و دیگری تمایز آن از ماهیت بسیار مهم است. فارابی بنیان‌گذار نظریه "تمایز" در فلسفه است. پرداختن به اصل وجود، و تمایز آن از ماهیت، برای اولین بار در فلسفه از سوی فارابی مطرح شده و ابداع وی می‌باشد. در اینجا ممکن است این نکته به ذهن بیاید که چگونه می‌توان این موضوع را پذیرفت که فارابی در این مسئله مهم فلسفی پیشگام باشد و در غرب و حتی در میان فیلسوفان اسلامی، قبل از او کسانی دیگر به این مهم نپرداخته باشند؟ در پاسخ باید گفت که به‌عنوان نمونه در سنت فلسفه غرب، ارسطو معتقد است که فلسفه دانشی است که به موجود چون موجود و متعلقات و لواحق آن به‌خودی‌خود نگرش دارد (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۸۷). در تمایز وجود و ماهیت نیز، تمایز ارسطو تمایز مفهومی و عقلانی است و نه تمایز وجودی، و این در حالی است که تمایز فارابی، تمایز وجودی است.

بر این اساس، فارابی مؤسس فلسفه اسلامی است. وی در دو رساله ارزشمند الحروف (۱۹۹۰) و فصوص الحکمه (۱۹۹۶)، این نظریه را مطرح کرده است. فارابی مواجهه حقیقی با وجود را شهودی و کشفی می‌داند (به معنای تأمل دقیق نظری و عقلی) نه واژگانی وحدی. وی در این راه، وجود را به دو بخش واجب و ممکن تقسیم کرده، راه جستجوی صحیح آن را کنکاش‌های زبان شناسانه دانسته و براین اساس کتاب الحروف را می‌نویسد. فارابی مسئله وجود را موضوعی دشوار می‌داند که تنها از طریق اندیشه به دست می‌آید. پس موضوع اصلی اندیشه، همان وجود است. با تفکر است که هستی ظهور می‌یابد. با این نوع از تفکر است که هستی بر ما آشکار خواهد شد. زبان و منطق، شرط‌های لازم برای رسیدن به معنای وجود هستند.

نظریه ترکیبی بودن موجودات ماهوی از دو حیث وجود و ماهیت، زائد یا عرضی بودن وجود بر ماهیت، و تمایز وجود و ماهیت در موجود است، با فارابی آغاز شده است. فارابی دو نوع تمایز میان وجود و ماهیت برمی‌شمرد: عقلی / مفهومی یا حقیقی / واقعی، مابعدالطبیعی / طبیعی. فارابی در رساله الحروف، وجود را همان هست یا بودن تعریف می‌کند. در این معنا، وجود دلالت بر هستی همه اشیاء می‌کند. فارابی برای اولین بار از وجود رابط سخن به میان می‌آورد و میان آن و وجود عمومی تفاوت قائل می‌شود. همچنین او اولین فیلسوفی است که

وجود را معقول ثانی برمی‌شمارد. به نظر او از وجود نه می‌توان مصدر ساخت و نه صرف می‌شود. تنها معقول ثانی است که واجد این ویژگی است. به نظر فارابی، موجود علاوه بر این‌که شامل همه موجودات است می‌تواند به‌عنوان رابط هم عمل کند.

فارابی در ماهیات مرکب، میان وجود و موجود تمایز ایجاد کرده و تصریح دارد که موجود به ماهیت مخلوطه‌ای گفته می‌شود که در خارج از ذهن تحقق دارد و عینی است، اما وجود به ذات صرفه و بحث گفته می‌شود. او درنهایت، وجود را به تشخیص، عینیت یا تحقق، خصوصیت و وحدت بازمی‌گرداند و تعیین ماهیات را نیز به واسطه وجود می‌داند. در پرتو تبیین وجود به تشخیص است که فارابی نظریه تمایز را طرح می‌کند. در التعلیقات (۱۳۷۱) فارابی وجود را نه مقدم ماهیت بلکه از لوازم آن دانسته است. لازم در اینجا به معنای عارض است. در عین حال، او در ممکنات تمایز را قبول دارد زیرا می‌خواهد بسیط و محض بودن واجب را اثبات کند.

فارابی در بیان معنای وجود، به بحث از ماهیت می‌پردازد. وی ماهیت را همچون موجود یا وجود خاص یا ذات بالجمله (ذات مرکب) تلقی می‌کند. فارابی در الحروف برای ماهیت سه معنا می‌شمارد: او ابتدا ماهیت را شامل دو سنخ منقسم و غیر منقسم می‌شمارد. سپس منقسم را به سه گونه تقسیم می‌کند: ۱- ماهیت غیرملخصه به اجزاء، ۲- ماهیت ملخصه به اجزایی که مقوم اوست و ۳- هریک از اجزاء.

فارابی میان ماهیت یعنی ذات شیء و هویت یا وجود شیء تفکیک می‌کند و با بیان مثال انسان، اثبات می‌کند که با داشتن ذات انسان نمی‌توان گفت که وجود او را نیز شناخته‌ایم. سه معنای ماهیت انسان از نظر فارابی به این شرح است: وقتی می‌گوییم انسان موجود است، سه معنا دارد: معنای اول، مفهوم کلی انسان است و به شناخت تفصیلی انسان کاری نداریم. معنای دوم، پرسش از چگونگی ذات انسان است و اجزای آن بررسی می‌شود. در این مرحله شناخت بیشتری از ماهیت به دست داده می‌شود. فارابی در این معنا، به اجزاء عقلی و مفهومی اشاره می‌کند. معنای سوم، نظر به اجزای خارجی است. معنای اول از منظر هستی‌شناسی وجود، و معنای دوم از منظر معرفت‌شناسی آن است. این، همان تفاوت نگاه فارابی از فلسفه یونان است چون در نظر ارسطو، پرسش از وجود انسان همان پرسش از چیستی اوست (ارسطو، ۱۳۸۹، ص ۸۷). یکی از دستاوردهای مهم مسئله تمایز، تشخیص است. اگر پرسش از وجود به پرسش

از ماهیت بازگردد، در آن صورت باید تشخیص و خارجیت را به ماهیت ارجاع دهیم. به باور فارابی با ماهیت تنها حدود عقلی شیء را نشان می‌دهیم و این‌که شیء در خارج دارای وجود است یا خیر، به سؤال از هستی بازمی‌گردد. با ماهیت نمی‌توان تحقق شیء را نشان داد.

فارابی در بیشتر آثارش (التعلیقات، فصوص الحکمه، الحروف، زینون) پیش از اثبات مبدأ اول و صفات خداوند، به طرح مسئله تمایز و عروض وجود بر ممکنات و عدم عروض در واجب می‌پردازد. به‌عنوان مثال، وی در فصل دوم رساله زینون بیان می‌کند که تمایز و عروض تنها در ممکنات رخ می‌دهد که وجودشان مابین با ماهیت آنهاست، اما در واجب که ماهیتش منحصر در وجودش است، هم تمایز و عروض معنا ندارد و هم تشخیص تنها به وجود واجبی است (فارابی، ۱۳۸۷، صص ۱۰۸-۱۰۷). در رساله الدعای القلبیه، در تقسیم موجود به واجب و ممکن می‌نویسد: وجود در ممکنات، عارض بر ذاتشان بوده و از ناحیه غیر است. و در ادامه در توصیف احکام واجب می‌نویسد: واجب انیت محض بوده و ماهیتی زائد بر وجودش نداشته و وجودش عارض و ملحق بر ماهیتی نمی‌شود (فارابی، ۱۳۸۷، صص ۱۱۸-۱۱۷). در ابتدای رساله فصوص الحکمه، به تقسیم وجود به واجب و ممکن پرداخته و ضمن تأکید بر تمایز وجود ماهیت در ممکنات و عروض وجود، می‌کوشد نشان دهد که در واجب نه ماهیتی مابین است، نه تمایزی و نه عروضی خواهد بود، زیرا که انیت محض است. پیش از فارابی، این‌چنین تعبیری در خصوص رابطه وجود و ماهیت در فلسفه وجود ندارد. این عبارت، سرآغاز تفکر جدیدی در فلسفه است. هیچ‌یک از فیلسوفان یونان و حوزه اسکندریه نتوانسته بودند، چنین مناسبتی را تشخیص دهند و این نظریه بعدها مورد استناد تمام فیلسوفان اسلامی و فلاسفه غرب قرار گرفت (پورحسن، ۱۳۹۳). از جمله در غرب می‌توان به اکویناس، البرتوس، اسکوتوس، و فارابی شناسان متأخری مانند محسن مهدی و ریچارد نتون اشاره کرد. در اسلام نیز ابن‌سینا آن‌چنان این نظریه فارابی را بسط داده که برخی نظریه فارابی را به وی نسبت می‌دهند. ملاصدرا نیز وجود را قطب و محور فلسفه می‌داند.

در باب نخست الحروف، فارابی معانی وجود، موجود و ذات را تبیین می‌کند. در نظر او، ماهیت و ذات به یک معنا می‌باشند، همان‌گونه که وجود و هویت ملازم یکدیگرند. سه حیث از ماهیت شامل کلی، مرکب از اجزاء، و خود اجزاء، همه برای فارابی به یک معنا دلالت دارند. ذات نیز برای فارابی پنج معنا دارد: امر جوهری، واژگان مفرد، امری که نیازمند موضوع است،

مقولات، حقیقتی که نیاز به موضوع ندارد.

ب) نوآوری‌های هایدگر در مبحث «وجود» در فلسفه غرب

هایدگر اولین فیلسوف معاصر است که از معنای وجود، متفاوت از تمامی فیلسوفان گذشته، صحبت می‌کند. وی در سه کتاب خود، موضوع وجود را مطرح می‌کند: «هستی و زمان» (۱۳۸۹)، که مهم‌ترین اثر هایدگر به شمار می‌آید، «درآمدی به متافیزیک» (۱۹۹۰)، و «فلسفه چیست» (۱۹۵۶). براین اساس، برای معرفی نوآوری‌های هایدگر در بحث وجود، سه اثر ارزشمند فوق، به‌ویژه هستی و زمان موردتوجه قرار گرفته و مطالبی به شرح زیر از آن‌ها بیان می‌شود:

مسئله اصلی هایدگر این است که در فلسفه غرب، بعد از سوفسطاییان، به‌جای پرداختن به وجود، به موجود پرداخته شده است. وی در کتاب درآمدی به متافیزیک، به طرح این پرسش می‌پردازد که «چرا موجودات هستند و نه هیچ» و «چرا اصلاً چیزی هست به‌جای این‌که نباشد». هایدگر این پرسش را بنیادی و بنیاد هر پرسش دیگری می‌شمارد و معتقد است که آن، نخستین، گسترده‌ترین، و ژرف‌ترین است. هایدگر معتقد است که پرسش درباره معنای هستی برای نخستین بار در تاریخ فلسفه، در کتاب هستی و زمان پرسیده و پرورده شده است. وی معتقد است که همه فلسفه‌های سنتی (به‌استثنای پیش سقراطی‌ها) با پرسش درباره موجود آغاز می‌شوند و پایان می‌یابند اما هیچ‌کدام از وجود آغاز نمی‌کنند و به طبیعت پرسش‌برانگیز نمایان شدگی آن نمی‌پردازند. هایدگر با بازخوانی تفکر پیش سقراطیان به‌ویژه (هراکلیتوس و پارمنیدس)، و تمایز آن با نوع مواجهه فیلسوفان بعدی (به‌ویژه ارسطو)، توانست به اصل وجود راه پیدا کند، به نظر او، پارمنیدس اولین کسی است که به پرسش درباره وجود پرداخته است. به نظر هایدگر، فلسفه یونانی از آغاز، وجود و حقیقت را در پیوند با یکدیگر دانسته و حقیقت را همانا نمایان شدن وجود شمرده شده است. او واژه «آله تیای^۱» یونانی را که به معنای ناپنهان است، گواه این معنی و درستی این تعبیر می‌گیرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۲۰۲). ممکن است این سؤال مطرح شود که این ادعای هایدگر، درباره فارابی چگونه پاسخ داده می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که به نظر می‌رسد هایدگر در فضای فلسفه اسلامی و بیان ویژه فارابی در خصوص

1- Aletheia

معنای وجود ورود نکرده و آن را مورد غفلت قرار داده است.

هایدگر معتقد است متافیزیک باید به پرسش درباره وجود بپردازد ولی از زمان ارسطو (و بلکه قبل از آن) به بعد، به پرسش درباره موجود پرداخته است. وی علت انحطاط غرب را نیز غفلت از وجود و دور شدن از آن می‌داند، هایدگر وی معتقد است که یونانیان وجود را در نموده‌ها می‌دیدند و از نموده‌ها بیرون می‌کشیدند. برای آنان حقیقت، همانا از پنهانی بیرون آوردن بود. با کار سوفیست‌ها و افلاطون بود که نمود تا حد نمود صرف تنزل یافت و وجود چون «ایده» به جهان فراتر از حس، برکشیده شد و بدین سان شکافی میان نمود فقط، و وجود واقعی که یکی در پایین بود و دیگری در بالا، ایجاد شده، این کار در مسیحیت هم با تعریف دو جهان زیرین و برتر ادامه یافت. اوج این کار در فلسفه هگل است که در آن، وجود در معنی مطلق ایده نامیده می‌شود. هایدگر معتقد است تنها فیلسوفان پیش از سقراط بودند که وجود را دریافتند. هراکلیتوس «فوسیس»، و «لوگوس»، و پارمنیدس «وجود»، و «اندیشیدن» را به هم پیوند دادند. در عوض در نزد ارسطو، لوگوس به «گفته» و در نزد افلاطون و هگل، فوسیس به «ایده» تبدیل شده و گشوده شدن وجود موجود از میان رفت. هایدگر، این روند را به فراموش شدن وجود و پرداختن به موجود تعبیر کرده و آن را معنای واقعی نیهیلیسم می‌داند. برای او، راه رها شدن از این وضعیت، بررسی وجود تا حد و مرز غیر وجود و آوردن غیر وجود به درون دایره این پرسش است. هایدگر، در کتاب «فلسفه چیست»، فلسفه را پرسش درباره وجود، و یا دقیق‌تر درباره وجود موجود می‌داند. فلسفه گفتگوی انسان و وجود، خطاب بودن به انسان، و نیز شنیدن ندای وجود موجود وهم سخنی با آن است. این پرسش از نظر هایدگر با بررسی هستی انسان آغاز می‌شود. انسان چون موجودی که بودن او، همان در جهان بودن است. هایدگر واژه دازاین را به معنی «در آنجا بودن» برای انسان به کار می‌برد. انسان می‌تواند از «وجود» آگاه شود و آگاهی وی از خود، وابسته به آن است. همچنین، «وجود» برای آشکار شدن نیازمند انسان است. انسان موجودی زمان‌مند است. از نظر هایدگر، برای پرداختن به وجود باید به موجودی پرداخت که در بند وجود است و آن انسان است. او موجودی است که چگونگی وجود او وابسته به توجه او به وجود خود است و آگاهی او به خود، در پرتو آگاهی او به وجود و در پیوند با آن است. برای پرداختن به وجود باید به تحلیل وجود انسان یا دازاین پرداخت، دازاین به معنای حضور انسان در شرایط، یعنی در میان سایر موجودات

است. دازاین موجودی است زمان‌مند و زمان‌مندی همانا معنی وجود اوست. زمان افقی است که هرگونه وجود از آن افق دیده، فهمیده و تفسیر می‌شود. هرگونه وجود، باید از جنبه زمانی و از افق زمان نگریسته و بررسی شود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷، صص ۱۸۵-۱۸۲). در این جا ممکن است این موضوع به ذهن برسد که هایدگر هم برای پرداختن به وجود، به سراغ موجود می‌رود. لکن باید گفت که هایدگر در دازاین، وجود و موجود را به هم پیوند داده و شناخت موجودیت وجود را تنها در دازاین ممکن می‌داند. او موجود را هم در بند وجود می‌داند.

از نظر هایدگر، وجود شناسی باید کار خود را با تحلیل هستی انسانی آغاز کند. هایدگر معتقد است که دازاین در جهان است، به معنای منزل گزیدن، مقیم بودن، سروکار داشتن و دریند ارتباط بودن. انسان به‌عنوان فاعل شناسا و موضوع شناسایی حالت «دکارتی» ندارد که از خود بیرون رود تا بتواند چیزی را بشناسد. هایدگر می‌گوید انسان هم بیرون می‌رود هم در درون می‌ماند. انسان از جهان فاصله ندارد بلکه در آن است. جهان «در دست» انسان است و انسان با آن‌ها زندگی می‌کند. واقعیت زندگی انسان و کار طبیعی او در فاصله گرفتن، نگریستن، سنجیدن و اندازه گرفتن نیست بلکه در تماس نزدیک او با چیزهایی است که در میانش گرفته‌اند. جهان هایدگر، جهان ابژکتیو نیست بلکه وابسته به دازاین، و وجهی از وجود است. این جهان هم شامل چیزها، و هم کسان است (پیشین، صص ۱۹۵-۱۸۹).

هایدگر پس از بررسی این ویژگی دازاین، به سراغ تأثیر دیگران می‌رود. وی معتقد است که دیگران فرد را در خود حل می‌کنند و به نیست تبدیل می‌کنند. با این حال، دازاین که همانا امکان است، از امکان به خود آمدن و خود شدن نیز برخوردار است. به نظر هایدگر دازاین تنها موجودی است که واژه آگریستانس در معنی واقعی بر آن به کار رفتنی است. دازاین همانا گشودگی خود است. هایدگر بیان می‌کند که کار او در بیان خود بودن یا ناخود بودن دازاین همانا رویکردی نمود شناسانه است و نه پرداختن به داوری‌های ارزشی. نگاه او نه اخلاقی، نقادانه و از دیدگاه فلسفه فرهنگ بلکه از دیدگاه "پدیدارشناسی"^۲ یعنی روشنگری چگونگی بودن آدمی است. هایدگر، این وضعیت را طبیعی می‌داند و معتقد است که انسان نمی‌تواند برای همیشه از آن بگریزد. او می‌گوید این وضعیت دارای سه جنبه گفتار بی مایه، کنجکاو،

1- Handiness

2- Phenomenology

و نا روشنی است که به طور کلی اگرچه می‌توانند مایه آسودگی و آسایش شوند ولی به غوطه‌ور شدن در خود، بی‌بنیادی، هیچی و از خود بیگانگی منجر می‌شود (پیشین، صص ۱۹۷-۲۰۰).

هایدگر می‌گوید چون ذات دازاین، همانا آگریستانس، یعنی از خود بیرون ایستادن است و از خود بیرون شدن، پس در این وضعیت نمی‌ماند. بنابراین، وی به بیان حالت‌هایی چون نگران و در بند بودن، دلواپسی و اضطراب می‌پردازد. دازاین، آن گاه که روشن کننده است، در حقیقت است، و آن گاه که آن روشن شده، دگرباره در ناحقیقت پنهان می‌شود. حقیقت همانا آشکار شدن است. حقیقت تنها آن گاه هست که دازاین هست زیرا باشنده‌ها بر دازاین نمایان می‌شوند. دازاین همیشه بوده است و خواهد بود. دازاین به سوی «مرگ» می‌رود و مرگ برای او امکانی است که به همه امکان‌های دیگر پایان می‌دهد. هایدگر خود می‌گوید که تحلیل او از مرگ این جهانی است به این معنی که فقط به این پرسش می‌پردازد که مرگ چگونه به زندگانی دازاین - چون امکان وجود او راه می‌یابد. مرگ، امکانی است که در ذات دازاین وجود دارد. مرگ، امکان دیگری را برای دازاین می‌گشاید و آن امکان خود بودن است، برخوردار اصیل با مرگ. البته تفسیر هایدگر از مرگ الهیاتی نیست.

هایدگر در ادامه از «ندای وجدان» حرف می‌زند و آن را نه الهی بلکه در ذات دازاین می‌داند. هستی دازاین گذرا است و چون این گونه است، پس زمینه‌ای است که دازاین به خود آید، خود باشد و هستی اصیل داشته باشد. هستی دازاین، میانه تولد و مرگ، و اتفاقات کنونی نیست بلکه در نوردیدن و خود را به سوی آینده کشیدن است. همین گذرندگی، وجه زمان داری دازاین است همانند وجه مکان داری او.

به نظر هایدگر «وجود» با «زبان» در ارتباط تنگاتنگ است. چون وجود نه تنها بنیاد زبان بودن زبان، بلکه بنیاد انسان بودن انسان هم هست. هایدگر می‌گوید امروز دریافت معنا و جایگاه زبان برای ما دشوار شده است. ما فکر می‌کنیم که زبان چیزی جز ابزاری برای بیان نیست و از این رو، زبان باید در خدمت اندیشه باشد و نه اندیشه در خدمت زبان. این در حالی است که برای یونانیان، ذات زبان چون لوگوس (سخن یا خرد) نمایان شد. برای فهم معنای فلسفه، باید این گونه زبان را فهم کنیم.

ج) وجوه اشتراک و افتراق وجودشناسی از دیدگاه فارابی و هایدگر

اول: وجوه اشتراک

الف) تمرکز بر وجود به‌جای موجود: مهم‌ترین وجه اشتراک فارابی و هایدگر، همین موضوع مهم است. همان‌گونه که در پاسخ سؤال اول تحقیق گفته شد، فارابی در فلسفه برای اولین بار به اصل وجود پرداخت و آن را از ماهیت متمایز کرد. این کار در تاریخ فلسفه بی‌سابقه بوده و از ابداعات معلم ثانی می‌باشد. همچنین، همان‌گونه که در پاسخ سؤال دوم تحقیق گفته شد، در دوره معاصر نیز، هایدگر اولین فیلسوف غربی است که به‌جای پرداختن به موجود- که گفتمان غالب فلسفه پس از افلاطون بوده است - به وجود پرداخت. وی با طرح مجلد پرسش «لایب نیتس» مبنی بر این‌که چرا موجودات هستند، وجود را به محور، و بنیاد مسائل فلسفی برگردانده است.

ب) دریافت وجود از طریق عقل: همان‌گونه که در پاسخ به سؤال اول تحقیق گفته شد، فارابی مواجهه حقیقی با وجود را مواجهه شهودی و کشفی، به معنای تأمل دقیق نظری می‌داند. به نظر او، از طریق تفکر است که هستی ظهور می‌کند. همچنین در پاسخ به سؤال دوم تحقیق مشخص شد که برای هایدگر، از طریق لوگوس - که برای او همان خرد می‌باشد - می‌توان به فهم هستی رسید. لوگوس اجازه می‌دهد تا مسائل وجود برای ما نمایان شده و دیده شود. شاید مطالب فوق این سؤال را به ذهن بیاورد که در فلسفه اگزیستانسیالیسم، معرفت شهودی از معرفت عقلی متمایز است. بنابراین چگونه ممکن است که هایدگر به‌عنوان یک فیلسوف اگزیستانسیالیست این دو نوع معرفت را یکی بداند؟ در پاسخ به این سؤال باید به دو نکته اشاره کرد: اول این‌که نمی‌توان هایدگر را به طور مطلق یک فیلسوف اگزیستانسیالیست دانست، و دوم این‌که منظور از شهود در این جا، تأمل دقیق نظری است. بر همین اساس، هایدگر از واژه لوگوس استفاده می‌کند.

ج) تمایز وجود و موجود: همان‌گونه که در پاسخ سؤال اول تحقیق گفته شد، فارابی وجود را از موجود جدا می‌کند. برای او وجود دلالت بر هستی دارد اما موجود، در پرتو وجود تحقق می‌یابد. فارابی معتقد است تمایز وجود از موجود، تشخیص را هم به دنبال می‌آورد، یعنی به این اعتبار، می‌توان وجود را از موجود تشخیص داد. همچنین در پاسخ به سؤال دوم تحقیق مشخص شد که برای هایدگر، وجود در خود است و درونی است و به موجود هستی

می‌دهد. موجود فقط آن گاه هست که وجود باشد چون موجود باید بر وجود آشکار شود. البته باید به این نکته مهم اشاره کرد که تمایز وجود از موجود نزد فارابی و هایدگر، به معنای عدم ارتباط آن‌ها نبوده بلکه هردو فیلسوف به ارتباط تنگاتنگ وجود و موجود اعتقاد دارند.

(د) نقش آفرینی زبان در شناخت وجود: همان گونه که در پاسخ سؤال اول تحقیق گفته شد، برای فارابی شناخت وجود با استفاده از کنکاش‌های زبان شناسانه انجام می‌شود. براین اساس، وی کتاب مهم الحروف را تألیف می‌کند. این کتاب یکی از آثار مهم فارابی در وجود شناسی است. وی در این کتاب، زبان را یکی از شروط لازم برای رسیدن به معنای وجود می‌داند. همچنین، همان گونه که در پاسخ به سؤال دوم تحقیق گفته شد، برای هایدگر نیز وجود با زبان در ارتباط تنگاتنگ است. چون وجود نه تنها بنیاد زبان بودن، بلکه بنیاد انسان بودن انسان هم هست. وی زبان را فراتر از ابزاری برای بیان دانسته است ذات زبان چون لوگوس، نمایان می‌شود و برای فهم وجود، باید این گونه زبان را فهم کرد.

دوم: وجوه افتراق

(الف) سلسله مراتبی بودن وجود: اصلی‌ترین وجه افتراق فارابی و هایدگر در وجود شناسی، همین موضوع مهم است. تقسیم وجود به ممکن و واجب، تا قبل از فارابی در فلسفه سابقه نداشته و از ابداعات اوست. وی در آثار مختلف خویش به بحث وجود پرداخته است. فارابی در کتاب ارزشمند «آراء اهل مدینه فاضله» (۱۹۹۱)، بحث وجود را سلسله مراتبی دانسته و در راس این مراتب، وجود اول یا همان واجب الوجود را قرار می‌دهد. از نظر او همه هستی و آنچه در آن هست، از این وجود صادر می‌شود. این در حالی است که در نزد هایدگر، بحث مراتبی بودن وجود، موضوعیتی ندارد. در این جا ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که این تقسیم‌بندی قبلاً توسط ارسطو انجام گرفته است. در پاسخ باید گفت که تقسیم وجود به ممکن و واجب، از سوی فارابی برای تبیین نسبت وجود و ماهیت می‌باشد. به علاوه، به نظر می‌رسد تمایز میان ممکن و واجب، از نظر ارسطو کاملاً عقلی و مفهومی است درحالی‌که برای فارابی این تقسیم‌بندی وجودی است.

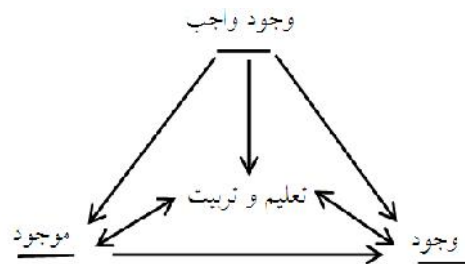
(ب) ارزش مدار بودن وجود: فلسفه فارابی، غایت‌گرا است و غایت آن رسیدن به وجود اول (خداوند) است (میرزاحمدی، ۱۳۹۳). از این منظر، وجود برای فارابی، صبغه الهی داشته و

موضوعی کاملاً ارزشی است. اصولاً تمام تلاش فارابی آن است تا موضوع اصلی فلسفه خود را شناخت وجود واجب و رسیدن به آن قرار دهد. این در حالی است که در نزد هایدگر، پرداختن به وجود، نه از منظر ارزشی، بلکه پدیدار شناسانه، یعنی روشنگری چگونگی بودن آدمی است. خود هایدگر، این چگونگی را کاملاً طبیعی می‌داند. توصیف پدیدارشناسانه هایدگر از ساختارهای وجودی دزاین و تفسیر آن، کاملاً خنثی و سکولار است (ابوترابی؛ جاویدی کلاته جعفر ابادی؛ شعبانی ورکی و مسعودی، ۱۳۹۳، ص ۸۸). بر این اساس، هایدگر پایان وجود موجود را نیز مرگ می‌داند. تحلیل هایدگر از مرگ نیز این جهانی بوده و تفسیر الهیاتی ندارد.

ج) ارتباط موجود با وجود: در بخش قبل، از تمایز وجود با موجود، به‌عنوان یکی از نقاط اشتراک فارابی و هایدگر در وجودشناسی بحث شد. در این قسمت، از ارتباط موجود با وجود، به‌عنوان یکی از نقاط افتراق این دو فیلسوف صحبت به میان می‌آید. این افتراق را می‌توان در فلسفه هایدگر جستجو کرد، وی با وجود تمایزی که میان وجود و موجود قائل است، دوباره این دو را به یکدیگر بر می‌گرداند. هایدگر برای بیان این ارتباط، «دزاین^۱» را مطرح می‌کند و آن را به معنای «در آن جا بودن» و «وجود در شرایط»، در نظر می‌گیرد. به نظر او، برای پرداختن به وجود، باید به موجودی پرداخت که در بند وجود است. این موجود همان انسان، و تمایز وجود از موجود در نزد هایدگر متوجه به ان است. این در حالی است که فارابی همان طور که از تمایز وجود از موجود شروع کرده، تلاش می‌کند که تا آخر هم به این تمایز وفادار بماند. تمایز وجود از موجود در نزد فارابی متوجه به خدا است. وجود برای فارابی همواره برتر از موجود و هستی دهنده آن است. این موضوع به‌ویژه برای وجود واجب با اطمینان بیشتری مطرح است. از دیدگاه فارابی، برای وجود واجب (خداوند)، موضوع وجود و موجود قابل طرح نبوده و باری‌تعالی سراسر وجود است.

د) دلالت‌های تربیتی وجودشناسی از دیدگاه فارابی و هایدگر. در پاسخ به این سؤال تحقیق، تلاش بر آن است تا چارچوب کلی تعلیم و تربیت از منظر وجودشناسی در فلسفه فارابی و هایدگر ترسیم گردد:

هدف غایی فلسفه تربیتی فارابی، رساندن موجود انسانی به وجود واجب است. فارابی این غایت را «سعادت» می‌داند و آن را به دو بخش دنیوی و اخروی تقسیم می‌کند. سعادت حقیقی (قصوی) انسان، نه در دنیا بلکه در آخرت است (میرزامحمدی، ۱۳۹۲). بر این اساس، می‌توان الگوی تربیتی حاصل از وجود شناسی فارابی را با شکل زیر نشان داد:



شکل ۱.

همان گونه که در تصویر فوق مشاهده می‌شود، تعلیم و تربیت برای فارابی رساندن وجود موجود (آدمی) به وجود واجب (خداوند) است. معلم ثانی با طرح پرسش از وجود، در صدد است تا واجب الوجود را به انسان معرفی کرده و راه نزدیک کردن آدمی به خداوند را به وی نشان دهد. از نظر فارابی (۱۴۰۵، صص ۲۲۸-۲۲۷) واجب تعالی، به ضرورت واجب است. وجود ویژه خداوند که به سبب آن از سایر موجودات متمایز می‌شود، عین همان وجودی است که فی ذاته به آن موجود است. پس امتیازش از ماسوی، عبارت از توحید فی ذاته اوست. از طرفی واجب نه خود و نه وجهی از وجوه او مادی نیست، پس فی ذاته عقل بالفعل است، چرا که مانع این‌که موجودی نتواند عقل باشد، ماده است. پس واجب که وجه مادی در او نیست عقل بالفعل است و همچنین به دلیل عدم ماده، معقول بالفعل هم هست، پس واجب از همان جهتی که عقل بالفعل است معقول بالفعل نیز هست، زیرا موجودی که هویت او عقل است، در

۱- در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که "کارکرد این شکل‌ها چیست؟ آیا می‌توان برای مفاهیم انتزاعی فلسفه مابۀ ازایی ملموس طراحی کرد؟ و ... در پاسخ باید گفت که در رشته فلسفه تعلیم و تربیت، استنتاج مدلول‌های تربیتی از اندیشه‌های فیلسوفان، رویکردی معمول است و برای روشن‌تر شدن این مدلول‌ها، گاهی از شکل هم استفاده می‌شود و ارائه الگو می‌تواند نمایانگر نوآوری یک کار تحقیقی باشد.

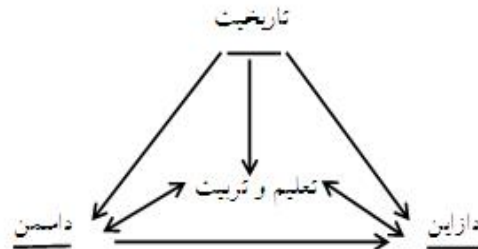
معقول بودنش محتاج به ذاتی خارج از خود نیست بلکه بالنفسه ذات خود را تعقل می‌کند، و چون ذات خود را تعقل می‌کند، عاقل نیز می‌باشد، و چون ذاتش او را تعقل می‌کند، معقول نیز هست. پس واجب الوجود، در آن واحد، هم عقل، و عاقل، و هم معقول است (فارابی، ۱۹۹۱ صص ۴۷-۴۶، و فارابی، ۱۹۶۴، ص ۴۵).

فارابی پس از بیان توحید ذاتی واجب الوجود، در بیان توحید عملی باری می‌گوید: «واجب است بر تو که سالک الی الله شوی و کوشش کنی تا از این عالم طبیعت ظلمانی خارج شوی، از کثرات امکانیه که مانع توجه به خیر مطلق است صرف نظر کن، به اسباب التفات نکن تا به مقام قرب الهی برسی، در آن حال ملاحظه خواهی کرد و به دیده بصیرت، اوصاف کمالیه، راجع به دوست را خواهی دید و کلیه موجودات امکانیه در جنب حضرت حق، فانی و نابودند (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۵۱).

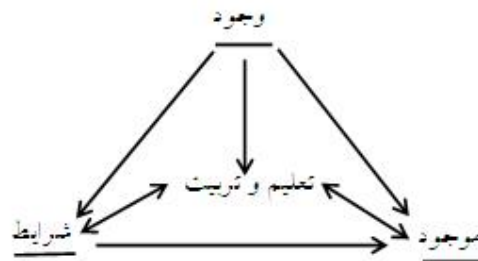
از دیدگاه فارابی، مواجهه حقیقی با وجود تنها با تأمل دقیق عقلانی ممکن می‌شود. از این عبارت می‌توان نتیجه گرفت که از طریق قرار گرفتن فرد در مسیر صحیح تعلیم و تربیت، و پرورش قوه عقل وی، رسیدن به واجب الوجود، که همان سعادت است، برای انسان ممکن می‌شود. فارابی در بیان معانی مختلف از ماهیت انسان، هم به هستی و هم به شناخت او توجه دارد. فارابی متفاوت از فلسفه یونان، از وجود انسان سؤال می‌کند. از نگاه وجود شناختی فارابی می‌توان به این آموزه تربیتی رسید که برای معلم ثانی، تعلیم و تربیت، مسیری است که فرد می‌تواند اساس وجودی خود را در آن بشناسد.

هدف غایی هایدگر در تعلیم و تربیت را می‌توان پرورش دازاین اصیل دانست که در زمان حال با آگاهی از گذشته خویش، به طرح افکنی خود در آینده اقدام می‌کند. غایت این تعلیم و تربیت، آگاهی به چرایی افکار، رفتارها و اعمال خود است و بررسی مداوم این امور باعث اصلاح و حرکت رو به جلوی جامعه می‌شود. بر این اساس، الگوی تعلیم و تربیت از دیدگاه هایدگر، قبلاً از طریق انجام تحقیقی به صورت (شکل ۲) پیشنهاد شده است (ابوترابی؛ جاویدی کلاته جعفر ابادی؛ شعبانی ورکی و مسعودی، ۱۳۹۳).

اما با نظر به این‌که در تحقیق حاضر، دلالت‌های تربیتی دیدگاه وجود شناسی هایدگر مورد توجه قرار گرفته است، می‌توان الگوی تربیتی مورد نظر هایدگر را به صورت شکل ۳ ارائه نمود:



شکل ۲.



شکل ۳.

براساس تصویر فوق، از دیدگاه هایدگر، انسان همسایه وجود است و بایستی که با آن نسبتی آزاد برقرار کند. موجود انسانی نباید علیه وجود شورش کند، چون با این کار از خود دور می‌شود. موجود انسانی در مرحله اول باید به فهم خود اقدام نماید. فهم خود، زمینه‌ای برای فهم وجود، و برقراری ارتباط مناسب با آن است. عنصر دیگر در این جریان، شرایط است. در این قسمت، هستی و دیگران مطرح می‌شوند. انسان باید بتواند با آنان هم ارتباط مناسب برقرار کند. ارتباط صحیح با طبیعت، مورد توجه هایدگر است. وی معتقد است که انسان در دوران مدرن به‌جای برقراری ارتباط صحیح با طبیعت و نزدیک شدن به آن، طبیعت را اسیر خود ساخته و از آن استفاده ابزاری به عمل آورده است (میرزامحمدی و همکاران، زیر چاپ). این موضوع برای هایدگر در ارتباط با انسان‌های دیگر نیز مصداق دارد. به نظر وی، ارتباط انسان با دیگران نباید موجب تسلط فرد بر آنان، و یا مسلط شدن آنان بر فرد شود. بلکه این ارتباط باید زمینه ساز آزادی انسان باشد.

موضوع محوری در این تصویر، تعلیم و تربیت است. از نظر هایدگر تعلیم و تربیت باید «اصیل^۱» باشد. تعلیم و تربیت اصیل، شاگرد را به سؤال از وجود خود، فهم خود، و دنیای خود ترغیب می‌کند. تعلیم و تربیت اصیل، به فرد کمک می‌کند تا به سوی وجود حرکت کند (بروک^۲، ۲۰۰۹).

معلم می‌تواند اقدام به آگاه کردن شاگرد از ساختارهای وجودیش و ارتباطی که با خود دارد و بر مبنای آن هستی و دیگران را درک می‌کند، بنماید. رابطه معلم و شاگرد، در تعلیم و تربیت هایدگر، مبتنی بر خلاقیت اصیل است. او با توجه به جهان شاگرد، زمینه را برای گشودگی اصیل در وی ایجاد می‌کند. به نظر هایدگر، بخشی از جهان شاگرد، مدرسه و معلم هستند. بنابراین مدرسه باید دل‌مشغولی و علاقه شاگرد به خود و معلم را در شاگرد توسعه دهد (ابوترابی؛ جاویدی کلاته جعفر ابادی؛ شعبانی ورکی و مسعودی، ۱۳۹۳).

نتیجه‌گیری

فارابی و هایدگر هر دو در مبحث وجود، فیلسوفانی نوآور هستند. این وجه اشتراک اصلی آن‌ها در وجود شناسی است. لکن نقطه افتراق اصلی آن‌ها در این بحث، فضاهای متفاوت فکری آن‌هاست. به گونه‌ای که فارابی به صورت کاملاً دینی (اسلامی)، و هایدگر در فضایی غیر الهی به وجود می‌نگرند. این تفاوت، در فلسفه تعلیم و تربیت آن‌ها به خوبی خود را نشان می‌دهد به گونه‌ای که برای فارابی تعلیم و تربیت راهی است که از طریق آن انسان می‌تواند به وجود واجب (باری تعالی) برسد. درحالی‌که برای هایدگر تعلیم و تربیت راهی است برای شناخت وجود و شرایطی که موجود آدمی را در بر گرفته‌اند.

اکنون که بحث تحول در نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی کشور مطرح شده و اسناد مهمی در این زمینه آماده و در حال استقرار و عملیاتی شدن می‌باشد، بازگشت به آراء و اندیشه‌های فیلسوفان بزرگ مسلمان و استفاده از ابداعات بی نظیر آن‌ها در مسائل مختلف زندگی می‌تواند بسیار مفید باشد. استفاده از نظریه وجود شناسی فارابی، به‌عنوان مبحث

1- Authenticity

2- Brook

محوری این تحقیق، می‌تواند در طرح موضوعات بنیادی حوزه‌های مختلف درسی و آموزشی مورد استفاده سیاست‌گذاران نظام آموزشی کشور قرار گیرد و دانش‌آموزان و دانشجویان را با این اندیشه‌های بزرگ و ناب آشنا نماید و در حل مسائل گوناگون هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، و ارزش‌شناختی به آنان کمک کند.

منابع

- ابوترابی، رزیتا؛ جاویدی کلاته جعفرآبادی، طاهره؛ شعبانی ورکی، بختیار و مسعودی، جهانگیر (۱۳۹۳). «نقد و توسعه دلالت‌های تربیتی در جهان هستی از نظر هایدگر»، پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت، سال چهارم، شماره ۲، (۹۴ - ۶۹).
- ارسطو (۱۳۸۹). *متافیزیک*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران، انتشارات حکمت، چاپ پنجم.
- پورحسن، قاسم (۱۳۹۳). «فارابی و نظریه تمایز وجود از ماهیت»، *فصلنامه تاریخ فلسفه*، سال پنجم، شماره سوم، (۹۰-۶۳).

- فارابی، ابونصر (۱۳۸۷) *مجموعه رسائل فارابی*، ترجمه سعید رحیمیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- میرزاحمدی، محمدحسن (۱۳۹۳، الف) *مقدمه‌ای بر روش شناسی پژوهش تطبیقی در فلسفه تعلیم و تربیت*، تهران: انتشارات ایژ.
- میرزاحمدی، محمدحسن (۱۳۹۳، ب). *فلسفه تربیتی فارابی*، تهران: انتشارات دانشگاه شاهد.
- میرزاحمدی، محمدحسن (۱۳۹۲). "مبادی و غایات فلسفه فارابی و دلالت‌های آن در اهداف تعلیم و تربیت اسلامی"، *فصل نامه اندیشه‌های نوین تربیتی*، دوره ۹، شماره ۱، شماره پیاپی ۳۳، (۱۳۳-۱۵۵).
- نقیب‌زاده، میرعبدالحسین (۱۳۸۷). *نگاهی به نگرش‌های فلسفی سده بیستم*، تهران: کتابخانه طهوری.
- هایدگر، مارتین (۱۳۸۹). *هستی و زمان*، ترجمه عبد‌الکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- الفارابی، ابونصر (۱۹۹۰). *کتاب الحروف*، تحقیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.
- الفارابی، ابونصر (۱۹۹۶). *فصوص الحکمه*، تحقیق محمدامین الخانجی، مصر: مطبعه السعاده.
- الفارابی، ابونصر (۱۳۷۱). *تعلیقات، تحقیق جعفر ال یاسین*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- الفارابی، ابونصر (۱۳۲۵ ق). *رساله زینون الکبیر الیونانی*، تحقیق محمدامین الخانجی، مصر: مطبعه السعاده.
- الفارابی، ابونصر (۱۹۹۱) *آراء اهل المدینه الفاضله*، تحقیق البید نصری نادر، بیروت: دارالمشرق.
- الفارابی، ابونصر (۱۴۰۵ ق). *الجمع بین الراى الحکیمین*، تحقیق البیر نصری نادر، بیروت: دارالمشرق.
- الفارابی، ابونصر (۱۹۶۴). *السیاسة المدنیة*، تحقیق فوزی متری نجار، بیروت: مطبع الكاثولیکیه.
- Boudouris, K. J. (1989). *Ionian philosophy*, International association For Greek Philosophy. Athens, Greece.
- Brook, A. (2009). "The potentiality of authenticity in becoming a teacher", in the *Exploring Education through Phenomenology*,

United Kingdom Wiley-Black well.p.p. 53 – 65.

Heiddeger, M. (1956). *What is Philosophy*, TR. By William Kluback and Jean T.wilde, London: Vision press.

Heiddeger, M. (1990). An Introduction to metaphysics, TR. By Ralph Manheim, New Haven and London: Yale university Press.

Given, L. M. (2008). *The SAGE encyclopedia of qualitative research methods*. (Ed), London: Sage.